کاخ عدالت

آن کاخ سرکشیده بکیوان و مشتری

کاخی که نیست حاصل آن جز ستمگری

دزدان به زیر سایه اش آسوده از گزند

رندان از حمایتش از هر خطر بری

دارای ظاهری است مجّهز برغم ظلم

در دامن فرشت وی تیغ داوری

از وصف باطنش خجلم زانکه باطنش

بالله هست از صفت ظاهرش بری

زندانهای کاخ پر از آفتابه دزد

جز روستایی و چند نفر خاین جری

بر شمر داده است عدم سوء سابقه

یعنی حسین شاه شهید است مفتری

در چهار سوق کاخ عدالت بدون شک

تقوا و فضل راست نه بایع نه مشتری

قضّات پلک جمله کنار از مقامهاش

ناپاکها گرفته بدین دست برتری

بس ممتلی ز رشوه در آن کاخ با شکوه

پرکرده جملگی شکم از معده تا مری

پیشی گرفته بر ید بیضا در آن بساط

نیرنگ و حقّه بازی و افسون سامری

بیرون کاخ هست غزالی اسیر شیر

قاضی پی رهایی آن در تناوری

آنجا رواج هر عملی بر خلاف دین

آنجا اثر نه از ره و آیین جعفری

آنجا نوازش ضعفا اصل ناپدید

آنجا رواج رسم و ره سفله پروری

آنجا به توصی ..... ها

در بند خفت عنصری و قیس و انوری

کاخی قوی نواز و بساطی ضعیف کش

آن رای قرض می دهد آنجا بدیگری

هر غرفه اش مکان هزاران خلافها

هر سنگ وی گواه هزاران ستمگری